

علی اکبر جلیوند

این است همان درگه کور ازشهان بودی
دیلم ملک بابل هندو شه ترکستان

رهایبی یمن بدست زندانیان ایرانی

قریب دو قرن قبل از انقراض سلسله ساسانیان مملکت یمن بوسیله سپاهیان نجاشی امپراطور عیسوی مذهب حبشه تسخیر و سلطنت یمن از خاندان ملوک حمیر منتزع گردید و امپراطور حبشه بر یمن فرمانروا شد و مأموران حبشی او از هر گونه ظلم و تعدی نسبت بمردم یمن فروگذار نکردند .

در زمان ابرهه حکمران حبشی یمن که هم زمان با سلطنت خسرو عادل انوشیروان شاهنشاه ایران بود پیرمردی محترم از بازماندگان ملوک حمیر بنام عیاض و به کنیت ابومره ملقب به ذویزن هنوز در یمن می زیست ولی بواسطه ظلم و ستم ابرهه مخصوصاً از اینکه ذویزن را مجبور نمود ریحانه زن زیبا و پارسای خود را رها کند تا بخانه ابرهه رود از یمن بگریخت و فرزند دو ساله او بنام معدی کرب و ملقب به سیف نیز با مادر خود بخانه ابرهه منتقل شد . ریحانه از ابرهه دو پسر آورد که بزرگتر یکسوم و کهنتر مسروق نامیده شدند و سیف نیز خود را فرزند ابرهه می دانست .

ذویزن بعد از فرار از یمن ابتدا بدربار قیصر روی نهاد ، باین امید که شاید با کمک قیصر ملک یمن از حبشیان باز ستاند و سلطنت را بدو دمان خود برگرداند و مردم یمن را از قید اسارت و بندگی و ظلم بیگانگان رهای بخشد ولی قیصر بدرخواست او توجهی نکرد و به بهانه اینکه امپراطور حبشه و همچنین حکمران منصوب او در یمن عیسوی و هم کیش قیصر روم می باشند

تقاضای پناهنده محترم و مظلوم را اجابت ننمود. پس ذویزن ناامید بدر گاه نوشیروان شاهنشاه مقتدر و عادل ایران روی نهاد ابتداء در سرزمین حیره بخدمت نعمان بن منذر رسید و باتفاق نعمان بدریار خسرو انوشیروان رهسپار گردید و در مداین به پیشگاه شاهنشاه ایران بار یافت. انوشیروان چون قصه این پیرمرد بشنید و بر مظلومی که براو و مردم یمن رفته بود آگاه شد سخت غمگین و دردمند شد و ذویزن را بنواخت و گرامی داشت و سیم و زر بسیارش بخشید و فرمود چون ملك یمن را تا مملکت ما بسی راه باشد و دریا در بین است مرا مشکل است که لشکر خود بدان صوب روانه دارم ولی میتوانی در دربار من معزز و محترم بمانی و آنچه در خور يك پادشاه است درباره تو مرعی خواهد شد ذویزن ده سال دربار گاه نوشیروان با احترام بزیست و در هر فرصتی که دست میداد تقاضای خود را تجدید میکرد انوشیروان دادل براو میسوخت و میفرمود باشد که بوقت چاره کارت بفرماییم. عاقبت ذویزن در مداین بمرد.

در این موقع ابرهه نیز در یمن مرده بود و فرزند مهترش یکسوم بجای پدر فرمانروای یمن بود و سیف پسر ذویزن همچنان نزد برادران ناتنی خویش میزیست. پس از چندی یکسوم نیز از دنیا برفت و مسروق برادرش جانشین او شد و نسبت به سیف سختگیری بسیار آغاز نمود. در این زمان سیف پس از وقوف بر حال پدر و دانستن اینکه خود از دود مسان سلاطین حمیرو وارث حقیقی سلطنت یمن میباشد مانند پدر برای رهایی از ظلم حاکم ظالم و جالب کمك قیصر روم و شاهنشاه ایران از یمن بگریخت. ابتداء بدر گاه قیصر رسید و تقاضای پدر را تجدید کرد ولی همان جوابی را شنید که سالها قبل قیصر به پدرش داده بود پس مأیوس شد و بدر گاه نو - شیروان روی نهاد. خسرو عادل او را گرامی داشت و فرمود تا بزرگان کشور مجلس مشورتی بر پا دارند تا به مملکت سیف توجه گردد و چاره اندیشند، چه نوشیروان را سخت بود که لشکر براه دور فرستد و سپاهیان خود را بخطر اندازد که عاقبت کار هم نامعلوم بود و از طرفی مایل بود که تقاضای پدر را بر آورده نشد درخواست پسر اجابت گردد و دفع ظلم و بیداد از دودمان ملوک حمیرو مردم یمن بنماید و حق را بصاحب حق بازگرداند. در مجلس مشاوره

مؤبدمه و بدان اظهار داشت اگر خسرو اجازت فرماید چاره اینکار بتوانم گفتن. کسری اجازت فرمود مؤبد مؤبدان گفت شاهنشاه در زندانهای تو بسیار کسان هستند که مستوجب قتلند و باید کشته شوند از این عده سپاهی فراهم ساز و بدین مهم مأمور کن چنانچه کشته شدند تو از آنان فارغ گردی و چنانچه ملک یمن را مسخر سازند آنانرا عفو کن . انوشیروان این فکر به پسندید . فرمود در دفاتر زندان مطالعه نمودند هشتصد نفر مستوجب کشتن یافتند و همه تیراندازی نیکو میدانستند و دلیر بودند، پس فرمود که آنانرا سلاح و جامه و ساز و برگ جنگ و نقدینه لازم بدادند و هشت کشتی آماده ساختند و یسکی از سرداران سپاه را که از تیراندازان بنام و شجاعان مشهور سپاه ایران بود و اکنون عمرش به هشتاد رسیده و پیر شده بود بر این عده رئیس و سردار کرد و با اتفاق سیف بن ذویزن بصوب مملکت یمن اعزام داشت این سردار دلیر را نام وهرز بود .

در دریا دو کشتی در اثر طوفان غرق شد و دو بیست نفر آنان هلاک شدند وهرز با ششصد نفر باقیمانده بخاک یمن فرود آمد مسروق بر این امر مطلع گردید و از قاتل سپاه ایران بخندید و موضوع را بس حقیر شمرد و فرزند خود را باده هزار نفر بجنگ ایرانیان فرستاد سیف نیز پنج هزار کس از مردم یمن را که در نهان با او همراه بودند بکمک وهرز ویاورد جنگی سخت بین طرفین رخ داد وهرز و همراهانش فاتح گردیدند پس مسروق وعده زیادی از حبشیان کشته شدند فرزند وهرز که همراه پدر از ایران آمده بود نیز کشته گردید .

مسروق که چنین دید خود با سپاهی فراوان برای نبرد مصمم شد. سردار دلیر ایرانی که کثرت سپاهیان خصم را بدید امر کرد که کشتیها را بسوختند و خواربار جز برای يك روز نگه نداشتند و باقی را بدریا ریختند و ایرانیان را گفت که یا بایستی همگی کشته شویم یا فاتح گردیم راه برگشت نیست و من خود در این راه پیشقدم باشم. ایرانیان گفته اش را پذیرفتند و سوگند خوردند. سپاهیان حبشی تیراندازی نمیدانستند بلکه با شمشیر و سایر آلات حرب جنگ نیکو میکردند ولی سپاهیان ایران تیراندازانی ماهر و زبردست بودند .

در روز نبرد وهرز که چشمانش در اثر پیری خوب نمیدید گفت چنانچه مسروق را بین دشمن بمن نشان دهید شاید کار او باتیری بسازم سیف مسروق را باو نمود که بر استری سوار بود و یا قوتی درشت بر پیشانی داشت که از دور میدرخشید . وهرز کمان خویش بر گرفت و گویند کسی دیگر را جز او یاری کشیدن آن کمان نبود . پس تیر در کمان نهاد و گفت چون چشم من کم نور است چنانچه بعد از رها کردن تیر مشاهده کردید که افراد دشمن بدور فرمانده خود گرد آمدند بدانند که تیر به هدف اصابت کرده است شما فوراً سپاهیان دشمن را تیر باران کنید پس تیر را به پیشانی مسروق نشانه رفت و باقوت تمام رها کرد همانطور که پیش بینی کرده بود سپاهیان مسروق بگرد امیر خود جمع شدند و معلوم گردید که تیر وهرز سردار دلیر و تیر انداز بی نظیر یا قوتی را که در وسط پیشانی مسروق میدرخشید درهم شکسته و سر حکمران حبشی را شکافته و او را بهلاکت رسانده است . لشکر قلیل ایران شروع به تیر اندازی کرد و دشمن را تیر باران نمودند جنگ سختی در گرفت ایرانیان سخت پای فشردند و داد دلیری و مردانگی دادند تا عاقبت فاتح گشتند و دشمنان را بهزیمت وا داشتند بسیار از حبشیان بکشند و ملک یمن را مسخر ساختند . وهرز پیر و زمیندانه به صنعا پایتخت یمن وارد شد و در قصر سلطنتی عدن جای گرفت و فتحنامه با خواسته های فراوان و جواهرات گرانها و سیم و زر بسیار بدرگاه نوشیروان فرستاد .

خسرو عادل مقرر فرمود که وهرز سیف بن ذویزن را از طرف شاهنشاه ایران به تخت سلطنت اجدادش بنشانند و خود با ایران باز گردد . بدین ترتیب ملک یمن باراده خسرو انوشیروان و تدبیر مؤید مؤبدان و جانبازی شمسد نفر از زندانیان ایرانی بسر کردگی یکی از سرداران پیر و شجاع شاهنشاه ایران مسخر و جزء امپراطوری عظیم ایران گردید و مردم یمن از ظلم و بندگی بیگانگان رهایی یافتند و سلطنت بدو دمان ملوک حمیر باز گشت .